

روایت‌های متضاد از حمله‌ی پهباد امریکایی در هلمند

اظهارات ضدونقیضی درباره‌ی کشته‌شدن سربازان امنیتی افغانستان که اسیر گروه طالبان بوده‌اند، وجود دارد. شماری از رسانه‌های محلی و گروه طالبان گفته‌اند که در حمله‌ی هوایمهای بدون سرنشین امریکایی در ولایت هلمند شماری از سربازان امنیتی افغانستان که در اسارت این گروه بودند، کشته شده‌اند. نیروهای حمایت قاطع به رهبری ناتو با تأیید انجام دو عملیات نظامی در ولسوالی نادرلی ولایت هلمند، ادعای گروه طالبان درباره‌ی کشته‌شدن سربازان افغان در اسارت را رد کرده و گفته‌اند که بعد از بررسی همه‌جانبه مطمئن هستند که هیچ غیرنظامی و زندانی گروه طالبان در این دو حمله کشته نشده‌اند. قبل از این گروه طالبان با ارسال خبرنامه‌ی به رسانه‌ها گفته بود که ۲۲ سرباز امنیتی افغانستان که اسیر این گروه بودند، در حمله‌ی هوایی نیروهای امریکایی به زندان آنان در ولسوالی نادرلی کشته شده‌اند.

آقا نور کیتوز، فرمانده پولیس هلمند ابتدا به بی‌بی‌سی گفت که در حمله‌ی هوایمهای بدون سرنشین در منطقه چاه انجیر ولسوالی نادرلی ۲۵ عضو گروه طالبان همراه با ۱۰ سرباز امنیتی اسیر آنان کشته شده‌اند. اما او ساعتی بعد گفت که منظور این بوده که گروه طالبان مدعی هستند که این سربازان کشته شده‌اند؛ شخص او این گزارش را تأیید نمی‌کند.

رد خبر سقوط جانی خیل
پکتیا به دست طالبان

سخنگوی والی پکتیا در جنوب شرق افغانستان ادعای گروه طالبان مبنی بر تصرف ولسوالی جانی خیل را تکذیب کرده است. ذبیح‌الله مجاهد که خود را سخنگوی گروه طالبان معرفی می‌کند، در صفحه‌ی توئیتر خود نوشت که مرکز این ولسوالی، مرکز فرماندهی پولیس و ۱۰ پاسگاه امنیتی به تصرف این گروه درآمده است.

او مدعی شد که در نبرد بین نیروهای این گروه و نیروهای دولتی، دست کم ۴۸ مامور امنیتی و ۶ عضو گروه طالبان کشته شده‌اند.

اما نقیب‌احمد اتل، سخنگوی والی پکتیا به بی‌بی‌سی گفت که نیروهای امنیتی در پی تهاجم ستیزه‌جویان گروه طالبان از ولایت جنوبی خوست، از چهار پاسگاه امنیتی عقب‌نشینی تاکتیکی کرده‌اند.

آقای اتل تأیید کرد که پنج نفر از نیروهای امنیتی در نبرد با طالبان کشته و پنج نفر دیگر زخمی شده‌اند، ولی افزود که به طالبان تلفات سنگینی وارد شده است.

او تأکید کرد که مرکز ولسوالی جانی‌خیل همچنان در کنترل نیروهای دولتی است، اما کوه‌های نزدیک به آن در اختیار گروه طالبان است که از آنجا به سوی مرکز ولسوالی تیراندازی می‌کنند.

سخنگوی والی پکتیا افزود که نیروهای تازه‌نفس به منطقه اعزام شده تا ستیزه‌جویان طالبان را عقب برانند.

بحران سوریه: امریکا و روسیه
به توافق نزدیک شدند

جان کری، وزیر خارجه‌ی امریکا که برای گفتگو با سرگئی لاروف، وزیر خارجه‌ی روسیه در ژنو به سر می‌برد، از پیشرفت مذاکرات بر سر آتش‌بس در سوریه خبر داده، اما گفته هنوز مشکلاتی وجود دارد.

همزمان با مذاکرات امریکا و روسیه در ژنو روند تخلیه‌ی هزاران غیرنظامی از درایا، در حومه‌ی دمشق که برای چهار سال در محاصره‌ی ارتش سوریه بود آغاز شده است.

جان کری همچنین تأکید کرده که با همتای روسش بر سر "موارد بسیاری توافق" کرده اما دیپلمات‌های دو کشور برای تنظیم و استخراج جزئیات کارشناسی و بحث بر سر موارد مورد اختلاف همچنان در ژنو می‌مانند.

وزیر خارجه‌ی امریکا افزوده که از نظر او تنها راه برای پایان دادن به بحران جنگ داخلی در سوریه، رسیدن به یک توافق سیاسی است.

آقای کری همچنین با یادآوری تصویر عمران، پسر بچه‌ی پنج‌ساله‌ی اهل حلب که تصاویر مبهوت او در چند روز گذشته دوباره توجه جهان را به وخامت اوضاع در سوریه جلب کرده بود، به خبرنگاران گفته: "این عکس باید ما را برای به سرانجام‌رساندن این گفتگوها مصمم کند".

غنی و عبدالله!
صبر مردم لبریز شده است

گه — بارز بهمن

اشرف غنی و عبدالله عبدالله که در زمان حکومت کرزی با انتقادهای تندشان از کارکردهای او کافی در میان مردم محبوب شده بودند، حالا به اندازه‌ی منفور شده‌اند که جایگاهشان به مراتب پایین‌تر از موقعیت حامد کرزی است. حمایت مردم از رئیس‌جمهور پیشین نیز بالا نبود، اما کرزی هرگز به اندازه‌ی اشرف غنی و عبدالله عبدالله نزد مردم خوار و ذلیل نشد. در دوران او افغانستان شاهد اوج کمک‌های مالی جامعه‌ی جهانی بود و بیش از صد هزار سرباز خارجی نیز در صف جنگ علیه طالبان حضور داشتند: یکی از شانس‌های کرزی برای محبوبیت نیم‌بندش در میان مردم.

۲

بخش سوم

توغل

درنگی بر جنبش عدالت‌خواهی روشنایی

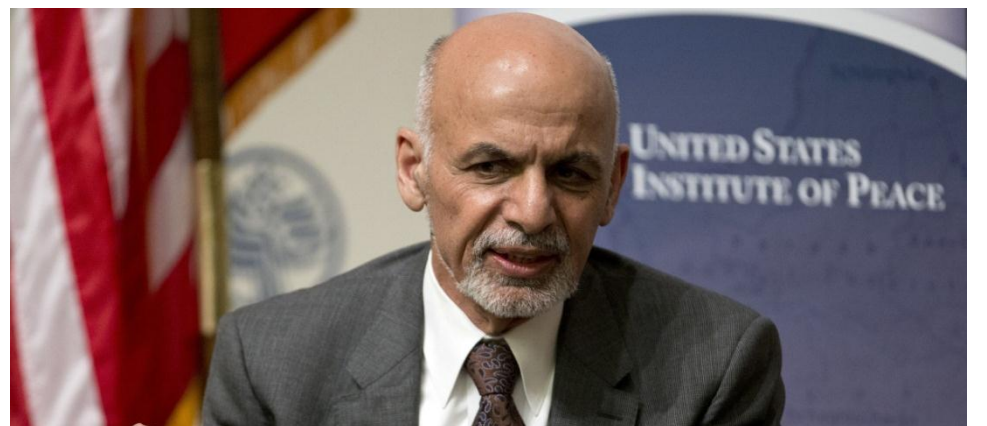


نظام نداشتن و از نظر آگاهانه افتاده است. اما این جامعه دیگر آن هزاره‌ی پنجاه سال پیش نیست که به حاکمیت بگوید مرا به خیر تو امید نیست، شرمسار! این نسل تعلیم و تحصیل فراگرفته و با معیارهای جهانی در عرصه‌ی آگاهی و دانش روز، خود را برابر ساخته و معیاری می‌اندیشد. او این حذف تاریخی و این تبعیض سیستماتیک و ضدانسانی را با وجود آن که همه علل و هم عوامل آن را درک می‌نماید، ولی هیچ‌گاه آن را نمی‌پذیرد. این نسل، فرزند سکوت و تحمل نیست. او زمانی که به خیابان می‌براید خاطره جمعی تاریخ مردم محرومش را فریاد می‌کشد. "درد ما برق نیست، درد ما فرق است!" او دیگر نمی‌خواهد اسکان گاهش...

صفحه‌ی ۳

بخش پنجم

آزاد

سرشت حاکمیت خودکامه
و سرنوشت مردم

فرهنگی در جامعه تنگ می‌سازد. در این گونه مطلق‌گرایی خودی، گفت و شنید جایگاهی بیهوده داشته و سلطه و قدرت از اعتبار خاص برخوردار می‌باشد. در این صورت آرمان ساختارهایی نو پدیدار گشته از اساس خارج از اعتبار پنداشته شده و حاکمیت به مثابه‌ی یک عنصر جامد و خشک فاقد هر گونه تحول گردیده و امیدواری در مورد بازسازی و یا نوسازی آن از ریشه فاقد اعتبار می‌گردد. این گونه حاکمیت که همانند اسب‌گادی فقط مسیر مقابله را می‌بیند، به هرگونه ارزش‌های ماحول ناآگاه بوده و به شکل ناآگاهانه با آن ارزش‌ها مخالفت و یا دشمنی نموده و با این جزم‌اندیشی فقط در کوره راه خودش را می‌پیماید.

صفحه‌ی ۳

یکی دیگر از شاخصه‌های حکام خودکامه عدم برقراری روابط و گفتگو با مردم است. در این نگرش برقراری روابط با توده‌های عوام بی‌ارزش بوده و از هیچ نوع اهمیت در بخش حکومت‌داری برخوردار نیست. این نوع نگرش سبب می‌شود، تا حکام خودکامه با یک نوع منش کورکورانه در برخورد با مسایل پیچیده‌ی اجتماعی، فاقد درک بنیادی از ساختارهای تأثیرگذار اجتماعی گردیده و به مثابه‌ی انسان دگم، خشک‌اندیش و ناشکیبا در جامعه مورد حرمت قرار نگیرد. این گونه حاکمیت با یک نوع احساس کاذب که در ذهنش موجود می‌باشد، خود را حقیقت مطلق پنداشته و به شکل غیرآگاهانه جایگاهش را در صحنه‌ی سیاسی، اجتماعی و

گپ مردم



دانش کشی پاکستانی و درماندگی ارگ

بهمن

در حمله‌ی تروریستی بر دانشگاه امریکایی افغانستان به‌شمول یک استاد و ۷ دانشجو ۱۳ تن کشته و ۴۵ تن دیگر که بیشترشان دانشجو هستند زخمی شدند. ارگ ریاست جمهوری پس از برگزاری نشست فوق‌العاده‌ی شورای امنیت ملی، در اعلامیه‌ی گفته است که این حمله در پاکستان طراحی شده و بنا بر ادعای ریاست جمهوری، راحیل شریف، رئیس ستاد ارتش این کشور نیز وعده سپرده است که در زمینه تحقیق کرده و حکومت افغانستان را در جریان بگذارد. دیگر کسی تعجب نمی‌کند که این یا آن حملات تروریستی در پاکستان طراحی شده بود. این خبر نیز مایه‌ی شگفتی کسی نمی‌شود که نظامیان پاکستانی هر بار از آماده‌گی‌شان برای تحقیقات در مورد حمله‌های تروریستی‌یی که در افغانستان صورت می‌گیرد، خبر می‌دهند؛ اما این تحقیقات یا انجام نمی‌شود، یا هم کسی از نتایج آن آگاه نشده و سرانجام به فراموشی سپرده می‌شود.

این هم شگفت‌آور نیست که تروریست‌ها بر مراکز علمی و فرهنگی حمله می‌کنند و دولت افغانستان نیز مثل همیشه پس از هر حمله‌ی آنرا نکوهش کرده و چند جمله‌ی احساسی و عاطفی نثار بازماندگان قربانیان این رویدادها می‌کند و بعد همه چیز به روال گذشته باز می‌گردد.

در این میان اما تنها چیزی که مایه‌ی تعجب و حیرت است، خواست حکومت کابل از نظامیان پاکستان برای انجام "تحقیقات" در مورد حمله‌ی تروریستی اخیر است. آیا "مغز متفکر" افغانستان هنوز هم فکر می‌کند که پاکستانی‌ها به‌راستی در مورد کشته‌شدن دانشجویان و دانشگاهیان ما که برنامه‌اش در خاک آن کشور طرح‌ریزی شده بود، تحقیق می‌کنند و عاملان آنرا مجازات؟

چه چیزی به‌جای مغز در کله‌ی ارگ‌نشینان "متفکر" می‌گذرد که هنوز هم به این خیال خام دل بسته اند که عاملان اصلی کشتار دانشجویان افغانستان دل‌شان به حال زاروزبون ما می‌سوزد؟

چند دهه است که پاکستان مصروف پرورش و صدور ایدئولوژی جهل و جنایت به افغانستان و منطقه است؛ تجربه نیز نشان داده که پاکستانی‌ها هرگز دست از سرمایه‌های استراتژیک‌شان (تروریست‌ها) بر نمی‌دارند و تنها زمانی در برابر آنان وارد عمل می‌شوند که منافع ملی دولت اسلام‌آباد را تهدید کنند.

این در حالی است که دولت افغانستان بارها به سراب "مبارزه علیه تروریسم" و وعده‌های نظامیان پاکستانی در پیوند به کشاندن طالبان به میز مذاکره با حکومت کابل دل بسته است؛ اما هر بار سرش به سنگ خورده و شرمنده‌ی خاص و عام شده است.

حالا با تمام این تجارب تلخ، حکومت اشرف غنی یک بار دیگر دست تضرع به درگاه پاکستانی‌ها دراز کرده است و خواهان "تحقیقات" آنان در مورد عاملان حمله‌ی تروریستی به دانشگاه امریکایی افغانستان هستند. چه چیزی بهتر از این می‌تواند ثابت‌کننده‌ی اوج درماندگی و ناتوانی دولت کابل باشد؟

غنی و عبدالله! صبر مردم لبریز شده است

باشند، جواب می‌دهند، این‌ها اگر وجدان بیدار می‌داشتند که با اشاره‌ی امریکایی‌ها نمی‌رقصیدند. می‌گویند، سربازان ما همه روزه در جبهه‌های جنگ با مزدوران پاکستان جان می‌دهند و ولسوالی‌ها یکی پی دیگر سقوط می‌کند، اما اشرف غنی و عبدالله عبدالله گویی هیچ تشویشی از این بابت ندارند و در فکر تمامیت‌خواهی و امتیازگیری هستند. می‌گویند، آیا به راستی اشرف غنی خبر دارد که در حال حاضر مثلن در هلمند و کندهار چه می‌گذرد؟ حتمن به او گزارش‌های دیگری می‌رسد و مطمئن است که آب‌آب تکان نخورده و نیروهای امنیتی همچنان در حال پیشروی در مناطق ناامن و قلع‌وقمع کامل مخالفان مسلح دولت اند.

حکومت افغانستان همه روزه با نشر آمارها و ارقامی از کشته‌وزخمی‌شدن شمار زیادی از طالبان و سایر گروه‌های تروریستی خبر می‌دهند. اما مردم عادی مدت زیادی است که به این آمارها به دیده‌ی شک نگریسته و می‌پرسند، آیا به‌راستی این همه تروریست کشته شده اند؟ اگر پاسخ مثبت است، چرا دامنه‌ی جنگ با گذشت هر روز گسترش می‌یابد و طالبان قدرتمندتر از سال و ماه و هفته و روز گذشته به تصرف مناطق بیشتر اقدام می‌کنند؟ "حکومت وحدت ملی" حتا در جنگ تبلیغاتی‌اش به حدی ناشی و ضعیف از آب درآمده که مردم عادی نیز با بی‌اعتمادی روزافزون به تبلیغات آن نگاه می‌کنند.

شکسته‌شدن انحصار حکومت بر روند اطلاع‌رسانی و رشد شبکه‌های اجتماعی در کشور سبب شده است که مردم باور چندانی به آنچه مقام‌های حکومتی و سخنگویان کم‌سواد و دروغگوی آنان می‌گویند، نداشته باشند.

اگر یکی از خوبی‌های دوران کنونی را در کنار بدی‌های بی‌شمارش بشماریم این است که انقلاب اطلاعاتی هزینه‌ی دروغ‌پراگنی دولت‌ها را بالا برده و اگر بنگاه‌های خبری زیر اداره‌ی دولت بخواهند اطلاعات را دست‌کاری کنند، به‌سادگی می‌توانند باطل‌سازی کنند. به این دلیل است که رادیو-تلویزیون ملی افغانستان، آژانس خبری باخت و روزنامه‌های حکومتی به‌عنوان رسانه‌های

انحصاری دولت کمترین مخاطب را در کشور دارند و در حال مرگ تدریجی و سقوط کامل اند. به بیان دیگر، "حکومت وحدت ملی" در همه جبهه‌ها در حال شکست خوردن است و بی‌زاری و نفرت مردم از سران حکومت به بلندترین سطح‌اش در ۱۵ سال گذشته رسیده است.

اشرف غنی و عبدالله عبدالله که در زمان حکومت کرسی با انتقادهای تندشان از کارکردهای او کافی در میان مردم محبوب شده بودند، حالا به اندازه‌ی منفور شده اند که جایگاه‌شان به مراتب پایین‌تر از موقعیت حامد کرزی است.

حمایت مردم از رئیس جمهور پیشین نیز بالا نبود، اما کرسی هرگز به اندازه‌ی اشرف غنی و عبدالله عبدالله نزد مردم خوار و ذلیل نشد. در دوران او افغانستان شاهد اوج کمک‌های مالی جامعه‌ی جهانی بود و بیش از صد هزار سرباز خارجی نیز در صف جنگ علیه طالبان حضور داشتند: یکی از شانس‌های کرسی برای محبوبیت نیم‌بندش در میان مردم.

اگر سیاست افغانستان را در چند ستون بتوان جمع‌بندی کرد، یکی از موردهای مندرج در فهرست جمع‌بندی می‌شود این: اگر می‌خواهی محبوبیت و حیثیت سیاسی ناچیزی را که در میان مردم داری از دست بدهی، کافی است چند سالی در عمل حکومت‌داری کنی.

سیاست عملی در هر جغرافیایی به مراتب دشوارتر و پیچیده از سیاست نظری است، اما در افغانستان میزان این دشواری و پیچیده‌گی به گونه‌ی قابل توجهی بالا است و سطح توقعات هم به همان اندازه بلند که افرادی مانند اشرف غنی و عبدالله عبدالله - که از یکسو تجربه‌ی در رهبری حکومت‌های در حال بحران ندارند و از سوی دیگر، غنی به دلیل تمامیت‌خواهی غیرقابل تحمل و عبدالله به دلیل انفعال بیش از حد، فاقد ظرفیت و توانایی مدیریت سیاسی هستند - اصلن نمی‌توانند بر این پیچیدگی‌ها غلبه کرده و به خواست‌های مردم پاسخ قانع‌کننده ارایه کنند.

حکومت افغانستان همه روزه با نشر آمارها و ارقامی از کشته‌وزخمی‌شدن شمار زیادی از طالبان و سایر گروه‌های تروریستی خبر می‌دهند. اما مردم عادی مدت زیادی است که به این آمارها به دیده‌ی شک نگریسته و می‌پرسند، آیا به‌راستی این همه تروریست کشته شده اند؟ اگر پاسخ مثبت است، چرا دامنه‌ی جنگ با گذشت هر روز گسترش می‌یابد و طالبان قدرتمندتر از سال و ماه و هفته و روز گذشته به تصرف مناطق بیشتر اقدام می‌کنند؟

"حکومت وحدت ملی" حتا در جنگ تبلیغاتی‌اش به حدی ناشی و ضعیف از آب درآمده که مردم عادی نیز با بی‌اعتمادی روزافزون به تبلیغات آن نگاه می‌کنند.

شکسته‌شدن انحصار حکومت بر روند اطلاع‌رسانی و رشد شبکه‌های اجتماعی در کشور سبب شده است که مردم باور چندانی به آنچه مقام‌های حکومتی و سخنگویان کم‌سواد و دروغگوی آنان می‌گویند، نداشته باشند.

اگر یکی از خوبی‌های دوران کنونی را در کنار بدی‌های بی‌شمارش بشماریم این است که انقلاب اطلاعاتی هزینه‌ی دروغ‌پراگنی دولت‌ها را بالا برده و اگر بنگاه‌های خبری زیر اداره‌ی دولت بخواهند اطلاعات را دست‌کاری کنند، به‌سادگی می‌توانند باطل‌سازی کنند. به این دلیل است که رادیو-تلویزیون ملی افغانستان، آژانس خبری باخت و روزنامه‌های حکومتی به‌عنوان رسانه‌های انحصاری دولت کمترین مخاطب را در کشور دارند و در حال مرگ تدریجی و سقوط کامل اند.

درنگی بر جنبش عدالت خواهی...

شاهد انواع محرومیت و رنج و طرد جمعی بوده و خودش همانند نسل‌های پیشین هم‌چنان قربانی نابرابری و تبعیض باشد. او در این خیزش عدالت‌خواهانه، نه تنها ساختار مسلط سیاسی بر کشور را به چوب نقد و نكوش می‌گیرد، بلکه ساختار حاکم و مسلط بر جامعه‌اش را که بر مبنای جرم عدم تابعیت از این نظم ننگین سنتی و همکار با ساختار مسلط در کشور، که هیچ‌گاه به ندای تاریخ و تغییر پاسخ نمی‌گوید با فریاد "اشرف‌غنی عبدالله، کجا شد وعده‌ها" و یا "ارگ نشین تبهکار، کی میشی بیدار" ارگ و سپیدار را مجبور به بیداری از خواب خرگوشی می‌نماید. او به سیاسی شدن کم‌های بین‌المللی و به فساد حاکم زیر پوشش تبار و قوم آگاه بوده و این برخورد ضدبشری را با توانایی تمام علمی و آگاهی به نقد می‌گیرد.

او از درد جامعه‌ی سخن می‌گوید که برخلاف دیگر ملیت‌ها و اقوام اغلب تحصیل کرده و متخصص بوده و از داعیه‌ی ترقی‌خواهی با پوست، استخوان و جان حمایت کرده و به پای صندوق‌های رأی با صداقت تمام بدون تقلب و ریا رفته اما در عرصه‌ی عمل هزاران دانش آموخته‌اش همانند گذشته، کوچک‌ترین حضوری در مقام و موقعیت کلیدی دولتی نداشته است. این عدم تناسب که میان نسل تحصیل کرده‌ی این جامعه و دیگر جوامع ساکن در کشور است، از چشم این جوان دانش آموخته هرگز قابل عبور نیست. او باید برای احقاق حقوقش بایستد و حتی اگر درک کند که در برنامه‌ی از پیش سازمان یافته بالاخره تنش در تپه‌ی شهدا و پایش در لعل و سرجنگل به خاک سپرده می‌شود و یا در هوا دود و خاک می‌گردد، خود را مسئول به ایستادن در مقابل تبعیض تاریخی می‌داند.

او سه روز از بیراهه‌های هزاره‌جات از غورات کابل سفر کرده، در این مسیر فقط خاک خورده و با شکم گرسنه درس خوانده و به امید روزی بوده که در یکی از ادارات دولتی همانند دیگر هموطنانش حضور شرافت‌مندانه داشته باشد. او خواهان دسترسی برابر به فرصت‌های موجود در عرصه‌ی اشتغال، سیاست، اقتصاد و زندگی اجتماعی است. او در برآمدن به خیابان و از حذف فزینی و قطعه قطعه شدن اعضای بدنش هرگز نمی‌هراسد و در راه برابری حقوق انسان این سرزمین حاضر به هر نوع فداکاری، جان‌بازی و قربانی دادن است، تا زیاده‌خواهی از میان برداشته شده و تغییر در مناسبات قدرت و توزیع خدمات به گونه‌ی اساسی به میان آید. در بستر این رنج تاریخی، در کنار این درد یک نوع وجدان و آگاهی جمعی در این جامعه نقش بسته، که اعضای آن از پیر کهنسال تا اطفال خردسال می‌دانند که اربابان حاکم بر کشور چرا در برخورد با هزاره‌ها، با دیده‌ی حذف و سرکوب سیستماتیک نگاه می‌نمایند؟

درک این‌گونه حذف و تبعیض، که تکرار مداوم آن در تاریخ این جامعه، به یک نوع عقده‌ی تاریخی و انرژی فصال برای مقاومت تبدیل گردیده، هر آن غرض احقاق حقوق برابر و دسترسی متوازن به فرصت‌ها امکان حضور گسترده‌ی آن در خیابان‌های پایتخت و حتی تا سطح پنج قاره ممکن است. اعتراض مسالمت‌آمیز که نخستین گزینه برای دادخواهی توسط این جامعه پس از بیستم عقرب سال گذشته، در نظر گرفته شد، یک نوع حرمت به قانون اساسی کشور و حقوق شهروندی در کشور بود، انتخاب این گزینه اصولن باید حاکمیت را وادار به احساس مسئولیت و احترام به این جامعه می‌نمود، زیرا در شرایطی که همه مخالفان با تفنگ، انتحار، انفجار و انواع ابزار

سرشت حاکمیت خودکامه و سر نوشت...

و تخدیر، به کج‌راهه کشانده و درک مسئولیت اخلاقی و تاریخی را از ذهن او دور می‌سازد. عدم درک مسئولیت اخلاقی و اندیشه‌ی دسترسی به قدرت هر چه بیشتر او را به یک عنصر خرافه‌پرست شبیه می‌سازد، که فقط به قدرت و سلطه می‌اندیشد و همانند بت، قدرت و سلطه را می‌پرستد. چون سلطه و قدرت را نمی‌توان بدون توجیه و تفسیر مشروعیت داد، باید برای مشروعیت آن از هر نوع قرأتی که بتواند به آن مشروعیت دهد بهره برد. در این صورت صاحب سلطه فاقد هر گونه اخلاق گردیده و برای توجیه دوام سلطه‌اش سفید را سیاه و یا سیاه را سفید وانمود ساخته و با نقد گفته‌هایش حتی از جانب هواخواهانش که با دید اصلاح از او به نقد پرداخته با ناگزیری با استفاده از ابزار قدرت و خشونت و یا حذف جابه‌جایی پاسخ گوید.

این گونه برخورد مغایر با خردگرایی دامن‌های هرگونه اصلاحات را محدود ساخته و صاحب سلطه را با وجود آن که در ظاهر قدرتمند وانمود می‌سازد، او را از همراهی متحدین بالفعل و بالقوه‌اش محروم ساخته و برای سامان‌دهی امورات پیچیده‌ی بقای قدرت ساحة همیاری به دوام سلطه‌اش را به تدریج محدود می‌سازد. در بینش حکام خودکامه، ساختارهای مدنی قدرت، پیش‌گامان عرصه‌ی روشنگری و ناقدان قدرت نه همکاران قدرت بلکه دشمنان قدرت و سلطه به شمار می‌رود. در این صورت به جای دشمنی با دشمن سلطه، با اصلاح‌گران خردگرا و اما دگراندیش مواجه گردیده و به جای تماس و بهره‌وری از این نقد دلسوزانه به سرکوب آنان پرداخته و بر تمامیت‌خواهی اقتدار پا فشرده و در نتیجه با هدف

این نگرش با انتقاد از ریشه مخالف بوده و حتی انتقاد اصلاحی را هم به دیده‌ی شک و تردید در قطار دشمنی و حذف قرار می‌دهد. از آنجایی که بستر تاریخی جوامع در حال تحول و دگرگونی است، اما حاکمیت فاقد درک آن تحول است، در این صورت او به مراتب از حکام خودکامه‌ی ادوار پیشین با چالش‌هایی که از جانب ارزش‌های نو در مقابلش پدیدار می‌گردد، ناآگاه بوده و تراکم این چالش در نهایت او را با آن حدی از مشکلات و موانع دچار می‌سازد که پیشینیانش هرگز با آن گونه چالش‌ها مواجه نبوده است.

حکام خودکامه را می‌توان به بقه‌ی تشبیه کرد که به امید دسترسی به آب خود را به چاه می‌اندازد. این مکان که با محدودیت‌های خاص خودش پناهگاه او می‌گردد، فاصله‌ی او را از ساختارهای به دور از این حلقه به شکل طبیعی جدا ساخته و اگر در ظاهر گوش‌هایش فاقد شنوایی هم نیست، اما عملن در حالت ناشنوایی و به دور از جامعه قرار دارد. این انسان در چاه سقوط کرده، با وجود آن که تلاش می‌کند تا راه بن‌بست از رفع این سقوط را هر چه زودتر دریابد، ولی موانع طبیعی موجود، از آنجایی که مسیر ورود هر گونه تفکر مفید و چاره‌اندیشی را از او سلب کرده، با وجود آن همه تقلا و تلاش، موانع نه تنها از میان برداشته نمی‌شود، بلکه با هر تقلا او بیشتر هزینه پرداخته و بالاخره به یک انسان فاقد توانایی مبدل می‌گردد، آن چنان که سلطان مسعود غزنوی در مسیر هند توسط بردگانش در چاه سقوط داده شد.

سلطه و قدرت، حکام خودکامه را همانند افسانه‌ی افسون

خشونت‌زا حاکمیت را فشار می‌دهند، تنها هزاره‌ها با انتخاب این شیوه در مسیر قانون قدم نهاده و از حاکمیت خودکامه و تبعیض‌گرا با وجود شناخت از ماهیت آن بدین‌گونه و به شیوه‌ی کاملن قانونی و مسالمت‌جویانه خواهان احقاق حقوقش می‌شوند، باید قابل درک بود.

این اعتراض یک نوع تکانه‌ی بنیادی است، که از خودآگاهی در بین این نسل ریشه می‌گیرد. این نسل دوست ندارد فرزندان جنایتکاران جنگی که از دریای خون پدر و برادرانش دستش به ارگ و سپیدار رسیده، شکمش از سیری بترکد و او در اتاق‌های مسافری، بیکار و بی‌روزگار و فاقد آینده و با شکم گرسنه بخوابد.

او به غرور کاذب گذشته لگد زده و به معاون اول و یا دوم بودن هم‌تبارش، که هم‌کاسه ارگ و سپیدار است، دیگر هرگز نمی‌بالد، زندگی برای او معنی گسترده‌تر از آن دارد که ارگ و سپیدار در آن زمینه می‌اندیشد. برای او از زندگی نکبت‌بار روزمره‌اش، مرگ شرافتمندانه به دروازه‌ی ارگ و یا میدان شهدای روشنائی، هزاران بار بهتر از حذف، تحقیر و زندگی حقارت بار در کوچه پس‌کوچه‌های شهر و یا در سرای و مسافرخانه‌های نکبت‌بار برچی است.

از آنرو بی‌باکانه و افتخار قدم در مسیر این فداکاری می‌گذارد و با هزینه‌ی جان برای از میان برداشتن این تبعیض مستمر و سیستماتیک آگاهانه به میدان شهدای روشنائی قدم می‌گذارد. او می‌داند که در نهایت با این فریاد حق‌طلبی نه تنها نظام فاسد و تبارگرا را هدف قرار می‌دهد، بلکه مهم‌تر از آن یاران هم‌کاسه‌اش را که از نام و نان تبار او صاحب این همه قدرت و مکتن و شهرک و دربار گردیده، ناچار به باز بینی تاریخ می‌نماید، تا عرصه را برای او دیگر تنگ ننمایند. ادامه دارد...

سلطه بر این نسل، از یک طرف جایگاه نقد را در جامعه محدود می‌سازد و از جانب دیگر پایگاه اجتماعی این نسل را در بدبینی با سلطه در صف مخالف رانده و زمینه‌ی ایجاد دولت مدرن و نظام انسانی را که باید بر بنیاد خرد و نقد اساس گذاشته شود، خودبه‌خود از میان می‌برد.

جایگاه انسان ناگزیر به زیست در این چنین جغرافیای قدرت، هیچگاه به منزله‌ی شهروند روند تحول را شاهد نمی‌گردد، بلکه روزبه‌روز در مسیر تابعیت، رعیت، بنده و برده راه پیموده و سرانجام انسان متعلق به این گونه جغرافیای بشری فاقد شخصیت انسانی گردیده و به درجه‌ی حیوانی سقوط می‌نماید.

حقوق شهروندی و حقوق سیاسی افراد و روند استفاده از افکار انسان شهروند برای بهبود اوضاع در نگاه حاکمیت کوچک‌ترین جایگاه نداشته و برخلاف حقوق شهروندی و سیاسی افراد روز به روز زمینه یافته تا آن‌که حذف به جای برابری انسان، نهادینه می‌گردد.

حذف حقوق شهروندی، از میان برداشتن نهادهای اصلاح‌گر و نوگرا را در پی داشته و ساختار حاکم را از هر گونه ادعای مشروعیت سببی محروم می‌سازد. این محرومیت‌جانشین دیگر به جز مشروعیت نسبی چیز دیگری را به عنوان گزینه‌ی مطلوب در اختیار نمی‌بیند. از آن‌رو ناچار به توسل به تیره و تبار گردیده و اقتدار سلطه‌ی تباری را و آن هم در یک مقطع کوتاه شاهد می‌گردد.

ادامه دارد...

منار یادگاری دهمزنگ و مناسبت آن با عبدالوکیل خان نایب‌سالار

"در تابستان ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) مردم کلکان در برابر فشار حکومت نظامی قیام و تقریباً ششصد نفر مسلح بالای عسکر ساخلو و حکومت محلی کوه‌دامن حمله کردند. از کابل سیدعبدالله شاه‌جی و عبدالوکیل‌خان نایب‌سالار نورستانی با یک دسته عسکر سوق گردید و در جنگی که واقع شد، نایب‌سالار کشته شد و شاه‌جی فرار کرد. به امر نادرشاه مناره‌ی یادگاری به نام عبدالوکیل‌خان در دهمزنگ ساخته شد، گو اینکه در میدان جنگ با خارجی‌ها کشته شده باشد. متعاقب جنرال محمدغوث‌خان با قوه‌ی تازه رسید. در عرض راه‌ها قلعه‌های مردم را آتش زد و اسیران را از برج‌های بلند به زمین پرتاب کرد. تا این وقت محمدگلخان مهمند، وزیر داخله با عنوان رئیس تنظیم‌ی شمالی رسیده بود (اسد ۱۳۰۹) و به سنت امیر عبدالرحمان‌خان لشکرهای حشری، مخصوصن از ولایت پکتیا رسیدن گرفت. این عساکر از طرف شاه‌جی در پکتیا تنظیم و به شمال سوق شده بود. طوری‌که جریده‌ی اصلاح در شماره‌های اسد ۱۳۰۹ خویش نوشت، تعداد لشکر حشری از مردمان احمدزایی، کروخیل، جاجی، منگل، طوطی‌خیل، وزیر، وردک، میدان و تگا بر بیست‌وپنج‌هزار تفنگدار بالغ می‌شد و این غیر از قوای منظم دولتی بود.

وظیفه‌ی آقای محمدگلخان مهمند و این قوای بزرگ نظامی و حشری در ولایت کاپیسا و پروان چه بود؟ الله‌نوازخان هندوستانی یاور شاه و فیض محمدخان زکریا، وزیر امور خارجه که شخصن از کابل به قلعه‌ی مرادیبگ، مرکز محمدگلخان مهمند رفته و برمی‌گشتند، چگونه هدایات سری شفاهی به محمدگلخان می‌دادند؟ جواب این سوال را اعمال و رفتار محمدگلخان مهمند در این ولایت به وضوح نشان می‌دهد و آن این‌که: قیام کلکانی‌ها و داوودزایی‌های کوه‌دامن در سرطان ۱۳۰۹ شمسی به عمل آمد، محمد گلخان در ۴ اسد سال مذکور به ریاست آن ولایت گماشته شد. او با اتکا به قوه‌ی بیست‌وپنج‌هزار نفری حشری و یک فرقه عسکر منظم و توپخانه‌ی دولتی در پروان و کاپیسا دست به عملیاتی زد که در یک کشور فتح‌شده‌ی خارجی هم مجاز نیست. محمدگلخان در این ولایت قیافت مارشال فاتحی به خود گرفته، در کمال تکبر و بیگانگی با مردم پیشامد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود. او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه‌ها، انهدام دیوار باغ‌ها، احراق قلعه‌ها بگماشت و خود از شکنجه و لت‌وکوب و اهانت مردم (اعم از قیام‌کننده و مطیع دولت) فروگذار نکرد. او از قیام‌کننده جان می‌خواست و از مطیع مال. انکارکننده را چوب می‌زد و دشنام می‌داد، حتی تهدید به احضار زنش در مجلس عام می‌نمود. در خانه‌هایی که تلاشی می‌شد و اسلحه و پول بدست نمی‌آمد، زنان خانواده را تهدید به فروبردن سوزن در پستان‌شان می‌کرد. با این روش تا تابستان ۱۳۰۹ شمسی (طبق اطلاع شماره‌ی ۵۸ مورخ دلو روزنامه‌ی دولتی اصلاح) محمدگلخان از مردم کاپیسا و پروان ۲۳۷۸ تفنگ و ۱۷۰ تفنگچه، ۳۹۳۸۴ دانه‌ی طلا، و ۱۴۹۲۰۶ سکه‌ی نقره بیرون کشید و به کابل تقدیم کرد. البته آنچه را که قوای حشری و نظامی برای خود گرفته بودند، داخل این حساب نیست. محمدگلخان ۶۱۷ نفر را زنجیرپیچ به کابل فرستاد، ۳۶۰۰ نفر را محکوم به اعمال شاقه نموده، سرک‌های ولایت، حتا راه پنجشیر را تا کوتل خاواک بالایشان ساخت و هفت کندک عسکر از ایشان استخدام و در خارج از محل اعزام نمود."

منبع: افغانستان در مسیر تاریخ، نویسنده: میرغلام محمدغبار، جلد دوم، انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۴، ص ۷۱

مریم مهتر

حمله بر دانشگاه، حمله بر دانایی



کارشان چند برابر شود. پس از حمله‌ی که در دانشگاه امریکایی صورت گرفت، یکی از دانشجویان این گروه در صفحه‌ی مجازی‌اش نوشته بود که دیگر نمی‌خواهم به افراد کشته‌شده در حمله‌های انتحاری "شهید" بگویم، زیرا هرچه شهید گفتم روزبه‌روز به تعداد حملات انتحاری در کشور افزوده شد، روزبه‌روز افراد بیشتری به نام "جهاد در راه اسلام" به خاک و خون کشیده شدند.

هرچند کشتن آدم‌ها توسط این جنایتکاران تمامی ندارد ولی افرادی که در جستجوی علم و دانش هستند ناامید نمی‌شوند. دانشجویان طالب علم دیگر حتا اگر لازم شود با دادن جان‌شان در مقابل این جنایتکاران حاضر به مبارزه هستند. دانشجوی دیگری از دانشگاه امریکایی که از شلیک گلوله‌ی این جنایتکاران به شویس جان سالم به‌در برده بود می‌گفت: "اگر فردا (روز بعد از حمله‌ی روز چهارشنبه) دروازه‌ی دانشگاه باز شود، من به دانشگاه خواهم رفت و به دشمنان انسانیت ثابت خواهم کرد که با این کارها ما را نمی‌توانند ترسانند یا اراده‌ی ما را در راستای آموختن سست کنند."

دارالامان، مکانی که دانشگاه امریکایی افغانستان و چندین دانشگاه دیگر در آن قرار دارد، یکی از مکان‌هایی است که همواره مورد حملات انتحاری قرار می‌گیرد. باشندگان این منطقه همیشه به دلیل ناامنی در آنجا شکایت می‌کنند و حتا کسانی هم هستند که خانه‌های‌شان را ترک کرده و به جای دیگری از کابل پناه آورده‌اند. با وجود این همه ناامنی در قلب پایتخت کشور، رهبران "حکومت وحدت ملی" تا کنون در این رابطه هیچ کار قابل ملاحظه‌ی را نتوانستند انجام دهند. تنها کاری که رهبران "حکومت وحدت ملی" پس از هر حمله‌ی انتحاری انجام داده‌اند، تقبیح این حملات، تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب و دیدار از زخمی‌های این حادثات بوده است. طوری که در انفجار یک ماه پیش در چوک شهدای دهم‌زنگ بیش از ۹۰ نفر جوان تحصیل‌کرده جان‌هایشان را از دست دادند و رئیس‌جمهور فقط به تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب اکتفا کرد. اکنون پس از گذشت یک ماه از آن حادثه، هنوز از کمیسیون حقیقت‌یاب‌اش خبری نیست و انفجار دهم‌زنگ نیز به تقبیح کردن و دیدار از زخمی‌ها خلاصه شد. حالا هیچ شک ندارم که حمله به دانشگاه امریکایی افغانستان نیز مانند صدها حمله‌ی انتحاری در کشور فقط دو یا سه روز کمی سروصدا ایجاد می‌کند و در نتیجه با تقبیح "شهید" رئیس‌جمهور و رئیس اجرایی به فراموشی سپرده می‌شود.

دانشگاه کاتب واقع در ناحیه‌ی ششم شهر کابل مورد حمله‌ی تروریستان قرار گرفت که یکی از مجروحان این حادثه خانم شکریه بارکزی، عضو پیشین مجلس نمایندگان کشور بود. در حمله‌ی دیگری در مرکز فرهنگی فرانسه که دو سال پیش اتفاق افتاد یک نفر کشته و چندین تن دیگر زخمی شدند.

مرکز فرهنگی فرانسه یکی از مراکز فرهنگی در کابل بود که حداقل ماه یک بار شاهد برگزاری برنامه‌های مختلف فرهنگی در آن‌جا بودیم، ولی پس از آن حمله تا کنون هیچ نوع برنامه‌ی فرهنگی آنجا برگزار نشده است.

با دیدن این همه وقایع و حملات در مراکز آموزشی می‌توان گفت که تنها دشمنان گروه‌های تروریستی نیروهای خارجی یا دفاتر خارجی‌ها نیست، بلکه این‌ها با انسانیت مشکل دارند. این گروه‌ها با هر چیز به نام پیشرفت و تکنالوژی حساسیت دارند در حالی که افراد سرشناس همین گروه‌ها اشخاص باسواد و نیز به جدیدترین انواع تکنالوژی روز دسترسی دارند، تنها فرقی که استفاده‌ی تکنالوژی توسط افراد عادی و این‌ها دارد، این است که این گروه‌ها همواره از تکنالوژی برای تخریب استفاده کرده‌اند نه تعمیر!

هرچه بیشتر بر روی این گروه‌ها و فعالیت‌هایشان تمرکز کنیم، بیشتر با بن‌بست مواجه خواهیم شد. تشریح یا توجیه فعالیت این‌ها برای اشخاص عادی یک کار غیرممکن است. نه از نظر دینی کدام دلیل یا توجیه می‌توان برای کشتن آدم‌ها پیدا کرد و نه از نظر انسانی. گروه‌های تروریستی مانند طالبان و داعش به نام دین و حفاظت از اسلام روزانه ده‌ها نفر را می‌کشند. از طرفی هم مردم ما با خطاب کردن "شهید" به افراد کشته‌شده در حملات تروریستی کاری می‌کنند تا باور تروریستان به حقانیت

روز چهارشنبه هفته‌ی گذشته دانشگاه امریکایی افغانستان مورد حمله‌ی تروریستی قرار گرفت، این در حالی است که حدود یک ماه پیش دو استاد این دانشگاه که یکی امریکایی تبار و دیگری استرالیایی بود نیز توسط افراد ناشناس ربوده شده بودند که به دلیل همین تهدیدات امنیتی مدتی دانشگاه تعطیل شد. در حمله‌ی روز چهارشنبه بر دانشگاه امریکایی دست کم ۱۳ نفر به شمول ۷ دانشجو و سه پولیس کشته و ۴۵ نفر زخمی شدند که ۳۰ نفر از آن‌ها نیز دانشجویان این دانشگاه بودند. یکی از کشته‌شده‌های این حادثه جمیله است. او هم‌صنفی دانشگاه بود و در دانشگاه امریکایی اقتصاد می‌خواند. جمیله هم‌زمان در دو دانشگاه درس می‌خواند و یکی از آرزوهایش این بود تا در آینده بتواند مانند پدرش یک تاجر موفق شود، اما او دیگر زنده نیست. هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند جای خالی جمیله را پر کند. چه کسی می‌تواند اندوخته‌های ۲۰ سالی را که او مشغول آموختن بود جبران کند؟

نقد اجتماعی خسته‌خسته از جفایی اسرزمین من

شکیلا بهرام،

تاریخ گواه است که افغانستان مرکزی قلمرو استبداد شاهان و تمام کسانی که کم‌وبیش صاحب این ملک بوده قرار گرفته است. شاید یکی از علت‌هایش این است که هزاره‌ها منتقد هستند و ظلمی که بر سرشان می‌رود را هرگز فراموش نمی‌کنند. مطیع و فرمانبردار نیستند. اقلیت جداسده‌ی مذهبی‌اند که همواره از این بخش صدمات جبران‌ناپذیری دیده‌اند. حالا چرا اکثریت مطلق شیعه مذهب هزاره‌ها است و این جدایی مذهبی از کجا منشأ گرفته است بحث جدا و قابل تأمل است. این اقلیت قومی مسئولیت‌پذیر و کاوش‌گر است.

کم‌مهری دولت نسبت به این مردم نه تنها باعث عقب‌ماندگی آنان نشده بلکه یکی از علت‌های پیشرفت این مردم بوده است. با پشتکار و تلاشی که این قوم دارد به سادگی می‌توان آینده‌ی روشنی در ذهن مان تصور کنیم. در واقع چون تلاش این قوم تهدیدی برای حکام خودکامه به شمار می‌رود مورد کم‌مهری از سوی دولت قرار می‌گیرد. این قوم همیشه دوشادوش اقوام دیگر از تمامیت ارضی کشور دفاع کرده و قربانی‌های بیشمار داده است؛ دشمنان این مرز و بوم را به خاک ذلت نشانده‌اند و بخیه‌گر زخم‌های افغانستان بوده‌اند. این قوم همواره با کسب افتخارات در سطح جهانی اصلاح‌گر تصویر شکسته‌ی افغانستان بوده است. با تمام ویژگی‌هایی که ذکر شد، اما این قوم هنوز نتوانسته است رهبری درست برایش انتخاب کند و همواره از این ناحیه صدمه‌پذیر بوده است.

تا امروز اگر جفایی در حق این مردم شده است مقصر اصلی انتخاب نادرست‌شان است که سرنوشت‌شان را در دستان یک مشت افراطی‌های مذهبی و جهادی قرار داده‌اند تا مدافع حقوق شهروندی‌شان باشند. ما هر بار در انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی شاهد وعده‌های خام‌کاندیدها بوده ایم که پس از تصاحب چوکی به فراق‌کنی پرداخته‌اند و پی‌هم برای کم‌کاری‌شان دلیل تراشی می‌کنند.

از طرف دیگر همه شاهد هستیم که توسعه‌ی شهری در ولایات افغانستان و شهر کابل به هیچ وجه یک منطقه با منطقه‌ی دیگر قابل مقایسه نیست. مثلن به چشم سر شاهدیم که غرب کابل با دیگر مناطق آن از نگاه پلان شهری چقدر متفاوت‌اند. پروژه‌های عمرانی در ولایت‌های جنوبی با وجود ناامنی بودن‌شان خیلی بیشتر از مناطق مرکزی کشور است. این‌گونه تبعیض سیستماتیک که در کشور ما علیه یک قوم یا یک منطقه وجود دارد با هیچ جای دنیا قابل مقایسه نیست. حتا در کشورهای اروپایی با کسانی که از کشورهای دیگر به آن‌جا مهاجر شده‌اند نیز این‌گونه تبعیض صورت نمی‌گیرد.

دولت بی‌کفایت با انداختن مردم به جان همدیگر همواره تلاش کرده است نقص‌هایش را پنهان کند. طوری که شاهد هستیم ولسوالی‌های ولایات شمالی هم‌روزه در حال سقوط‌اند، جنگ و ناامنی در جنوب کشور زندگی را برای مردمانش سخت کرده است. مناطق مرکزی هم که با محرومیت شدید دست و پنجه نرم می‌کند، ولی رهبران "حکومت وحدت ملی" دست به یخن همدیگر دنبال سهم بیشتری از غنیمت‌های دولتی هستند. با این شرایط بد زندگی در کشور تقریباً همه امیدشان را از دست داده‌اند و تلاش دارند از کشور فرار کنند. اکنون شرایط طوری شده است که هیچ اقلیت و اکثریتی در کشور نمی‌تواند راحت زندگی کنند، یکی به نام مذهب کشته می‌شود، یکی به نام زبان و دیگری به دلیل ناامنی در شهرشان!